

از حیض را میرساند. و بقرائت تشدید، اشعار به پاکی کامل و یا شستن موضع و یا غسل، دارد. این نهی از مقاربت، شامل هرگونه حالت ریزش خون ماهیانه و صفات آن میشود، زیرا معنای لغوی و عرفی حیض و آنچه در عصر نزول از آن فهمیده میشد، همین بوده. و تقسیم به حیض و سه گونه استحاظه، مستند به سنت و برای تعیین احکام عبادی میباشد. در قرآن بیش از این يك آیه، راجع بحکمت و حکم معیض نیامده که در فقه اسلامی بحثها و فروع بسیاری برای تشخیص و احکام آن آمده. در آئینها و شرایع دیگر جز تورات، سراغ نداریم که این مسئله حیاتی مطرح شده باشد، و در تورات احکام حیض بسیار دشوار و غیر عملی و نامتناسب و خرافی طرح شده است.

**فاذا تطهروا فانوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب المتطهرین -**  
 فآنوهن، امر ارشادی، من حیث امرکم الله، هدایت در جهت امر تکوینی است. تاهر مؤمن با بصیرت، ناظر به امر و هدایت خدا باشد و انگیزه شهوات و طغیانها او را از امر تشریحی و مسیر تکوین منحرف ننماید. حیث، دلالت به شرائط و زمان و محل دارد. آنچه آنکه اگر به شخصی، بذرو آلات کشت و تولید و زمین مستعد و اگذار شود، همین امر سریع و عملی است که باید با نظر به شرائط زمان و مکان، آلات کشت را بکار برد و بذرا در زمین آماده شده بیفشاند. و تعطیل وسائل و انحراف و غفلت از شرائط آن، سرپیچی از امر و موجب مؤاخذة است.

توابی - مبالغة تائب - کسیست که پیوسته خود را از گناه برکنار دارد و بسوی خدا و ثوابش بازگردد و متطهر، کسیست که همواره خود را در معرض طهارت بدارد. بیش از آنکه عمل جنسی خود تنزل انسان بصورت پستترین جانوران است، جوازب و جلوههای

۱- خلاصه آنچه در سفر لویان تورات باب ۱۵ آمده چنین است: «زنی که دچار ریزش خون حیض شود، اگر جریان در داخل باشد تا هفت روز و اگر ادامه یابد تا هنگام قطع آن خود نجس است و نیز هر که او را مس کند و بر هر چه بنخوابد و بنشیند و هر متاهی که بآن تماس یابد نجس میشود. و اگر مردی با او همبستر شود او و هر چه بر آن بنخوابد تا هفت روز نجس می شود. و پس از آنکه زن از خون پاک شد، تا هفت روز نجس است و در روز هفتم، دوفاخته یا دوجوجه کبوتر میگیرد و آنها را نزد کاهن و جلوی درب خیمه اجتماع می برد. پس کاهن یکی از آن دورا قربانی و دیگری را سوخته «محرقة» مینماید و در پیشگاه پروردگار بکفاره جریان خون آن زن میدهد.»

آن پیوسته انسان را در معرض گناه و انحراف میدارد و کسیکه بخواهد مقام انسانی و تقوای خود را نگهدارد باید تواب و منطهر باشد، تا به توبه از آلودگی درونی و با تطهیر از آلودگی بدنی پاک شود. غسل شرعی که باید بقصد قربت انجام شود، خود نوعی تحول و توبه و تطهیر است. حب خدا، درجاذبه بسوی خیر و کمال ظهور مینماید. تکرار فعل یحب، مشعر به تأثیر هر یک از توبه و تطهیر در ظهور حب است.

انسان که به جوازب طبیعی و انجام انگیزه‌های آن پیوسته در معرض گناه و سقوط است باید همواره هشیار باشد و با گرایش به توبه و تطهیر خود را از تنزل و سقوط نگهدارد. انجام انگیزه‌های طبیعی و شهوات قانونی موجب بقاء فرد و نوع است و توبه و طهارت نگهبان شخصیت برتر انسان در میان جوازب متضاد. همین است صراط مستقیم و طریق کمال و جاذب محبت. مسیر مردمیکه مجذوب و محکوم شهوات شوند، سقوط شخصیت انسانی و نسل و اجتماع است. و اگر مانند رهبانیت مسیحی و بودائی، تارک دنیا شوند، هم قوای تولید و بقاء را تعطیل مینمایند و هم منشأ عقده‌های جنسی و طغیانهای آن میگردند آنچنانکه اکنون در عالم مسیحیت مشهود است.

**نالتکم حرث لکم فاتوا حرثکم انثی شتم** - اضافه نساء به ضمیر جمع مخاطب و تکرار آن، اشعار به تعریف و شناخت زن در جهت اضافه به مرد و تولید دارد. نه از جهات مواهب انسانی یا غرائز حیوانی. زیرا از اینجهات، میتواند، انسانی بلنداندیش و عالیقدر، یا حیوانی پست و وسیله شهوات گردد و در زمینه آمیزش با مرد محل تولید. این تعبیر قرآن - حرث لکم - جامع و مطابق با واقع است: همه جهازات درونی و نمای بیرونی زن کشتزار پرمایه‌ای برای پذیرائی و پرورش بذر انسان است - از دستگاہ مغز و اعصاب و خون و نسوج رگها و عضلات و جهاز بندرافشان و بندرگیر رحم و لطافت اندام و روی و موی و آهنگ صوت و حرکات و بافتهای رقیق عواطف و صبر و تحمل در حمل و ولادت و پرورش. در واقع سراسر ساختمان درونی و بیرونی و اخلاقی زن در پیرامون جهاز رحم تشکیل شده و پیوسته از وضع و تغییرات آن متأثر میشود. چنانکه زنان بی شوهر و نازا وضع جسمی و روحیشان دگرگون میشود. و همچنین در زمان بلوغ و بکار افتادن غده‌های تناسلی و هنگام حمل و حیض و ولادت و شیر در معرض تغییرات و حالات

مختلف می‌باشند. مردان چون وسیلهٔ حرث و تولیدند، نه حرث، اینگونه متأثر از تغییرات جهاز تناسلی نیستند. تکرار حرث و اضافه آن «حرثکم» بجای «فأتوهن» ارشادی به همان مسیر حرث است. انی، دلالت به تعمیم زمان و مکان و جهت دارد: در هر زمان و مکان و از هر جهتی که تمایل مرد برانگیخته شود، در همان مجرای حرث روی آورد. انسان چون دیگر حیوانات محدود به مکان و زمان و شرائط و جهت خاصی نیست. آمادگی هر نوعی از پرومادهٔ حیوانات برای تناسل و دورهٔ حمل و پرورش، فصل و زمان محدودی دارد که فقط در همان فصل برانگیخته میشوند و امکانهٔ خاصی را در کنار ولایه‌های رود و دریا و میان غارها و بالای درختها انتخاب میکنند و یا میسازند، تا اولادشان مقارن با فصول فراهم شدن غذا و تناسب هوا و توان حرکت و فرار از دشمن باشد. و جفتگیریشان از پشت سر است. این آدمی است که وسائل زندگی مانند خریزه و اراده‌اش، نامحدود و آزاد است تا بیاندیشد و برگزیند و رهبری و کامل شود. امر مقید: فأتوا حرثکم - و تکرار حرث، ارشاد صریح به اتیان در مجرای حرث است. و تعمیم «انی» منصرف از غیر مجرای حرث میباشد. و برای تجویز انحراف از مجرای حرث، استدلال به اصل اباحه مورد ندارد.

**وقدموا لانفسکم واتقوا الله واعلموا انکم ملاقوه وبشر المؤمنین - وقدموا، خطاب بمؤمنین و عطف به «أتوا حرثکم» است. متعلق قدموا، ذکر نشده تا شامل شود هر چه را که بوسیلهٔ حرث انسانی تقدیم میشود و ذخیرهٔ خیر و بقاء می‌گردد: مؤمن بصبر، باید مانند کشاورز عاقبت اندیش، ناظر بآینده باشد و هر چه بیشتر از کشت خود برای زندگی آینده‌اش بهره و توشه بردارد، و نباید شکوفه‌ها و سبزه‌های لذات گذرا، چشم‌ودلش را بر باید و از اندیشه در تربیت و ذخیرهٔ بذر چشم بیوشد. باید بندر هائی تقدیم نمایند که وارث عقاید و اخلاق عالیه و جهاد اسلامی باشند تا بهره و سود آن عاید دنیا و آخرت همه باشد: وقدموا لانفسکم - مؤمنین، در این امر حیاتی همهٔ امور باید دارای چنین بینش و نظری باشند: «واتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله» - شخص مؤمن باید در انتخاب کشتزار انسانی، خدا و مشیت او را بنگرد و از هر اندیشهٔ انحرافی و گناه پروا گیرد: واتقوا الله - نه زیرا که کشتزار بذرا انسانی است،**

منشأ تاریکی و آلودگی روح پندارد (چون نرسائیسیم ، بودائیسیم ، صوفیسم) و نه وسیله شهوات و کالای مبادلات و لذت‌یابی (چون متمدن نماهای غربی). و چشم بمنت‌های مسیر و اوج انسانی که ملاقات خدا است داشته باشد: واعلموا انکم ملاقوه ... با تقدیم خیر و تقوا و این بینش برتر، هر چه از پیچ و خم‌های زندگی و مراحل و جوانب آن بگذرد و برتر آید، بشارت‌های سلامت و بقاء و سعادت برایش آشکار تر میشود: و بشر المؤمنین به که و بچه بشارت دهد؟ به همان‌ها که به دارالسلام روی آورده‌اند «ادخلوا فی السلم کافة» و در راه آن جهاد و انفاق مینمایند. و از آلودگی‌های شراب و قمار و نکاح با زنها و مردهای مشرک و منحرف، و آمیزش با زنان حائض، برکنارند: «یستلونک عن الخمر و المیسر... و لاتنکحوا المشرکات... و یستلونک عن المحیض...» و برای تقدیم نسل صالح و خیر ابدی، زنها را با ایمان و پاک برمیگزینند و چشم به لقاء خدا دارند. طلایع دارالسلام برای اینها رخ مینماید و به خیرات آن بشارت داده میشوند.



مگردانید خدا را در معرض سوگندهاتان بجای (تا) آنکه نیکی کنید و پروا گیرید و اصلاح نمائید میان مردم و خدا بس شنوای دانا است.

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا  
وَأَنْتُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۰۰﴾

بازخواست نمی‌کند شما را خدا بسبب لغو درسوگندهاتان ولی بازخواست میکند شما را بسبب آنچه فرا آورده دل‌های شما و خدا بس آمرزنده بردبار است.

لَا يُؤْمِنُ الَّذِينَ قَالُوا بِالْفُجُورِ إِبْرَاهِيمَ وَلَكِنْ يُؤْمِنُونَ  
بِمَا كَتَبَتْ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۱۰۱﴾

برای کسانی که بسوگند از زنان خودکناره می‌گیرند درنگ چهار ماه است پس از آن اگر باز آیند پس خدا بس آمرزنده مهربان است.

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مِنْ بَنَاتِهِمْ ثَمَنًا أَهْلًا  
وَأَنْتُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۱۰۲﴾

و اگر هم طلاق نمایند پس خدا بس شنوای دانا است.

وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۰۳﴾

و طلاق داده شدگان به درنگ میدارند خود را در زمان سه پاکی پی در پی و حلال نیست برای آنها که پوشیده دارند آنچه را که خدا در رحمتشان آفریده اگر باشند که همی ایمان دارند بخدا و روز بازپسین و شوهرانشان سزاوارترند بیازگرداندنشان در آن مدت اگر خواهان اصلاحی باشند و برای آنانست مانند آنچه بر آنها است بسبب حق شناخته و برای مردان بسر زنان درجهای و خدا عزتمند حکیم است .

آن طلاق دوبار است پس از آن نگهداری بحق شناخته یا رهائی بنیکی و حلال نیست برای شما که بگیری از آنچه با آنها داده اید چیزی را مگر اینکه بترسید که برپا ندارند حدود خدا را پس اگر بترسید که بیاندازند حدود خدا را پس پاکی نیست بر آنها در آنچه زن فدیة دهد بآن این حدود خدا است پس درمگذرید از آنها و کسی که درگذرد از حدود خدا پس آنها همان ها ستمکارانند .

پس اگر طلاقش دهد دیگر آن زن حلال نیست برای او از آن پس تا آنکه بزنی درآید ، بشوهری غیر او پس اگر این شوهر طلاق داد آن زن را پس گناهی نیست که آن شوهر نخست وزن بهم بازگردند اگر گمان دارند که پیا میدارند حدود خدا را و اینست حدود خدا که تعیین مینماید آنها برای مردمی که بدانش میگرایند .

و چون طلاق دادید زنانرا پس رسیدند بآخر مدتشان پس نگهداریدشان با حق شناخته یا سردهیدشان با حق شناخته و نگاهشان ندادید برای زیان رساندن تا تمندی کنید و کسی که چنین کند پس در واقع بخود ستم کرده و مگیرید آیات خدا را با ستمزاه و بیاد آرید نعمت خدا را بر شما و آنچه

و الْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبَوَّلْتُهُنَّ أَحْوَجَ مِنْ ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ مِثْلَهُنَّ دَرَجَةً وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٠٨﴾

الطَّلَاقُ مَرَّتَيْنِ فَإِذَا سَاكِرٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسِيحٌ بِرِجَالٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٠٩﴾

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٢١٠﴾

وَلِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ مِنْهُنَّ فَتْوَى فَامْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تَسْكُرُوهُنَّ بِسُرَارٍ لِيَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّبِعُوا آيَاتِ اللَّهِ هُرُوجًا وَادْرَاؤُكُمْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ

وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يُوعَظُكُمْ  
بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرَ اللَّهِ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾

فرو فرستاده بر شما از کتاب و حکمت که  
همی پند میدهد شما را بآن و پروا گیرید  
خدایرا و بدانید که همانا خدا بهمه چیز  
بس دانا است .

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغُنَّ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ  
أَنْ يَخْرُجْنَ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ  
ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ  
الْآخِرِ ذَلِكَ أَرْسِلَ لَكُمْ وَأَطَهَّرَهُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ  
لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

و چون طلاق دادید زنانرا و رسیدند بآخر  
مدتشان پس بازشان مدارید از اینکه بزنی  
در آیند به شوهران خود آنگاه که راضی  
شوند میانشان بحق شناخته این است پندیکه  
داده میشود بآن کسیرا که از شما باشد که  
همی ایمان آورد بخدا و روز واپسین، همه  
اینها پرومند تراست برای شما و پاکتر و  
خدا میداند و شما نمیدانید .

### شرح لغات :

عرضه : نشانه تیر اندازی ، آنچه در معرض گفتگو و یا آماده برای معامله است ،  
همت .

ایمان : جمع یمین : سوگند ، عهد ، نیرو ، برکت ، دست راست ، شاید که سوگند  
را یمین گویند چون ادعا یا عهد را نیرومند می کند . یا هنگام سوگند و عهد رسم بوده که  
دستهای راست را بهم میزدند .

لغو : کار و سخن بیهوده - مقابل جدی و از روی رویه - الغاء : دور افکندن سخن  
یا برگشت از عزم . لاغیه و لغاء : سخن بیهوده یا زشت .

یؤلون : جمع مضارع از مصدر ایلاء : سوگند یاد کردن ، سوگند برای جدائی از  
زن و ترك زناشوی .

ترهص : ازکاری خودداری نمودن ، درمکانی خود را به درنگ و داشتن . از رهص :  
برای کسی در انتظار خیر یا شربودن ، ماندن برای الحاق بوی .

فالوا : جمع ماضی از فبیء : برگشت سایه ، سایه برگشته ، غنیمتی که از مشرکین  
بدست می آید - چون بذی حق برمیگردد .

عزموا : از عزم : اراده حتمی برای انجام کاری . عزيمة : حاصل عزم ، سوگند ، افسون .  
مطلقات : جمع مطلقه از باب تفعیل : زنی که طلاق داده شده ، یکسر از شوهر رها گشته .  
ماضی مجرد آن طلق ( بفتح لام ) : چیزیرا بوی بخشید ، دستش را بخیر باز کرد .  
( بکسر لام ) : دور شد ، زبانش بشیرین سخنی باز شد . ( بضم لام ) : زنش را طلاق داد ،  
نخل را تلقیح نمود ، خوشرو شد . امرئة طالق ( بدون تاء ) وصف ذات است : ذات طلاق .  
امرئة طالقة ، وصف امرئه است .

قروء : جمع قرء : طهر ، حیض ، آنچه با هم جمع شود و در پی هم آید ، وقت ،  
قافیه . قرائت : جمع و تلاوت آیات و کلمات .

بعولة : جمع بعل : شوهر ، رب ، آقا ، بت معروف عرب ، زمینی که از بارش و نخلی که از ریشه سیراب شود . بعله : زن شوهردار - از بعل ( ماضی بفتح و کسر عین ) : در کارش سرگردان شد ، در تنگنای واقع شد ، سرخوش گردید .

مرتان : تثنیه مرة : یکبار گذشتن ، انجام دادن ، ریسمانرا تابانیدن . بکسی ستم نمودن .

امساک : محکم گرفتن ، خودداری کردن . از مسك : نگهداری ، در آویختن .

تسريح : گوسفند را برای چرا رها کردن ، شانه کردن و آویختن موی . از سرح : رهایی ، بخود واگذاری .

اجل : نهایت مدت ، عاقبت کار ، زمان مرگ ، حرف جواب بمعنای : آری .

تعضوا : جمع مخاطب مضارع از عضل : بازداشت ، جلوگیری ، سخت گیری ، سخت زائی .

ولا تجعلوا الله عرضة لایمانكم ان تبروا وتتقوا وتصلحوا بين الناس والله سمیع علیم

مفسرین عرضة را بمعنای مانع ، و- ان تبروا ، را بتقدیر «لام و لا» یا «لام» گرفته اند تا متعلق و مرتبط به لا تجعلوا - وایمانکم ، و منطبق با شأن نزولی باشد که برای این آیه آورده اند : گویند: عبدالله بن رواحه سوگند یاد نمود که بخانه دامادش نرود و با وی سخن نگوید و در اصلاح کارش دخالت نکند - : خدا را مانع سوگندهای خود مگردانید برای اینکه نیکی و تقوا نداشته باشید و میان مردم اصلاح ننمائید! یا - : نیکی و تقوا داشته باشید و...

این تقدیر و تطبیق از جهانی با ظاهر آیه جور نیست : ۱- عرضة ، در متون لغت بمعنای مانع نیامده ۲- قرینه‌ای برای تقدیر «لام و لا» در میان نیست و تقدیر «لام» بدون «لا» معنای آیه را نامفهوم و مبهم مینماید . ۳- سیاق آیه و فعلهای «تقوا» و «تصلحوا بین الناس» با شأن نزولی که آورده اند ، نامتناسب است .

رسم رائج عرب این بود که برای تحکیم پیمانهاییکه در میان قبائل و افراد بسته میشد و یا در موارد قطع روابط عمومی و خصوصی ، سوگند یاد مینمود . از اینجهت پیمان را «حلف» = سوگند میخواندند . از حلفهای مشهور در سالهای پیش از ظهور اسلام حلف المطیبین و حلف الفضول است . چون اسلام ، تعهدات و روابط را بر اصل توحید و ایمان و تقوا و حقوق تبیین شده ، قراردادده ، سوگند را جز در موارد و شرایط محدودی ،



الزام آوردن منشأ تعهد قرار داده و برای بعضی سوگندها کفاره قرار داده. حدیث «لا حلف فی الاسلام» ناظر باینگونه سوگندهای بی اعتبار است. این آیه و آیه بعد، نهی از سوگندهای بی اعتبار و رفع تعهدآوری آنها میباشد. بنابراین افعال - ان تبروا و تتقوا و تصلحوا بین الناس - چون بدل (و یا بتقدیر بآء بدل) برای لا تجعلوا الله... است: خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید! بجای آنکه نیکی و تقوا داشته باشید و اصلاح میان مردم نمائید. آنانکه اهل بر و تقوا و اصلاحند خدا را دستاویز سوگندهای خود نمیگردانند. آنانکه بشخصیت خود و دیگران و ثوق دارند، ادعاهای چشمگیر و سوگندهای ناشایست ندارند. و بعکس، کسانی پرمدها و اهل سوگند و یا تعارف و یا فحشند و یا خود را در لباسها و روی و موی و حرکات غیر متعارف می آریند که اهل بر و تقوا و عمل خیر نیستند و قدرت جالب روحی و دفاع خلقی و قانونی ندارند و از سرمایه های شایان معنوی و اخلاقی بی بهره اند. این میزان شناخت اندازه شخصیت و اتکاء معنوی و خلقی افراد و ملل است.

**لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم والله غفور حلیم**  
 منظور از - اللغو فی ایمانکم، که در مقابل - بما کسبت قلوبکم - آمده، سوگندهائیست که بدون اندیشه و تصمیم قلبی در زبان پیشی میگردد. از مضمون این آیه چنین برمی آید که مؤاخذة از پیمانها و سوگندها در حد اهمیت و بررسی قضایا و اندیشه در عواقب و تعهد باجرا آنها می باشد. شکستن اینگونه سوگندها و تعهدات، بیش از مؤاخذة حکمی و قانونی، مؤاخذة وجدانی و الهی دارد. مؤاخذة حکمی آن عمل خیر بست که زیان اجتماعی آنرا جبران نماید و عبادتیکه شکستن تصمیم و اراده را. در آیه ۹۲ مائده، کفارة آن بتفصیل بیان شده: «لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلاثة ایام ذالك کفارة ایمانکم اذا حلقتم واحفظوا ایمانکم...». قلب «دل» در اصطلاح قرآن (چنانکه پیش از این گفته شده) مبدء خواستها و محرك اعضاء درك و احساس و آلات حرکت میباشد، همان دل است که این دستگاہها را باهتزاز در می آورد و هماهنگ میسازد تا خواسته او را بررسی نمایند و



بمرحله اجراء رسانند. این همانستکه پیش از هر چیز هراسانی آنرا در خود می شناسد و اراده و تفکر و تصمیم را بآن نسبت میدهد. کسب قلوب، مانند کسب علم و کسب فضیلت، استعاره است از آنچه دل میخواهد و عوامل و وسائل آن دریافت و بررسی مینمایند و برای انجامش تصمیم میگیرد. و تعبیر دیگر است از عقد ایمان « بستن پیمانها » که در آیه ۹۲ سوره مائده آمده: « ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان ». و همینکه در موضوع موافق با برّ و تقوا و اصلاح بررسی و تصمیم قلبی گرفته شد و با زبان یا نوشته یا اشاره صریح اعلام گردید، موجب تعهد و مؤاخذه میشود. بنا به مفهوم این دو آیه، تعهدیکه مخالف نیکی و تقوا و اصلاح و یا لغو باشد مورد مؤاخذه نیست. گرچه خدا را در معرض سوگندهای بی پایه قرار دادن و لغو گوئی خود گناه است. « الذین هم عن اللغو معرضون » - گناهی قابل بخشش است - والله غفور حلیم - صفت غفور اشعار بطلب غفران و توبه دارد، صفت حلیم تأخیر مؤاخذه را میرساند. چون حلیم، کسیستکه از عصبان بخشش نمی آید و از آن چشم نمی پوشد.

لذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر فان فالوا فان الله غفور رحیم وان عزموا الطلاق

فان الله سمیع علیم - مفهوم ایلاء سوگند متضمن ترك یا رفع تعهد است و تعلق به - من نسائهم - نوعی ترك و برکناری از زن، و مورد سوگند را میرساند.

از رسوم و عادات ستمگرانة عرب نسبت بحقوق زن، بیش از طلاقیهای بی قید و شرط، ایلاء وظهار بوده: با سوگندی یا گفتن: « انت علی کظهرامی = تو بر من چون پشت مادرم می باشی »، زن را برای مدتی محدود یا نامحدود از حق زناشوئی و دیگر حقوق محروم میداشتند. در این آیات پس از بیان سوگند تعهد آور، حکم ایلاء را که نوعی سوگند است محدود مینماید. و سپس در این آیات و آیات سوره طلاق، احکام اعجاز آمیز و دقیق طلاق تبیین شده و آیات اول سوره مجادله، پس از آنکه طهار را به گفتاری منکر و زور توصیف مینماید، رسم جاهلیت طهار را نفی نموده و بر کسیکه بآن برگردد کفارة « آزادی بنده و یا دوماه روزه متوالی و یا اطعام شصت بینوا » مقرر فرموده است. تربص، که بمعنای درنگ و خودداری است، بی امر و تعلق: « لیتربصوا، یا لیتربصن » آمده، تا هم شامل حکم اختیاری مرد ایلاء کننده و هم حکم اجباری زن محروم شده،

شود: مرد میتواند وزن باید در مدت چهارماه، در ننگ و خودداری کند. تا در این مدت اگر انگیزه خشم و ایبلاء گذرا بوده، بگذرد و مرد وزن بهم بازگردند و زندگی از سر گیرند. وگرنه، زن باتکاء قدرت حاکم، مرد را وادار به رجوع یا طلاق مینماید و اگر سرپیچی کند، حاکم اسلامی میتواند بازداشتش نماید. این یکی از موارد استثنائی است که برای قطع دعوا، حاکم اسلامی حق بازداشت دارد. فان فاؤوا، در مقابل. بؤلون، و جواب شرط، فان الله غفور رحیم - است: پس اگر از خشم و دوری در گذشتند و چون سایه رحمت و امنیت، بسوی هم بازگشتند، پس همانا خدا غفور رحیم است. چون به ستم دیده بی پناه روی آورده و بر سرش سایه افکنده، خود در سایه صفات غفور و رحیم درآمده - خداوند از گنااهش میگذرد و بسوی سایه رحمتش میکشاند. گویا بمقتضای این دو صفت، پس از برگشت از ایبلاء، محکوم حکم کفاره قسم - که در آیه ۹۲ مائده آمده - نمیشود. و جواب - وان عزموا الطلاق، فان الله سمیع علیم - است: چون خدا شنوای هر سخن و دانای بهر اندیشه است، باید قاضی و گواهان و طرفین طلاق شرائط و کلمات طلاقیکه ناشی از قصد و نیت باشد، بشنوند و ثبت کنند و بآنها گواهی دهند. این کلمات و ترکیبات و روابط، جز از آنکه حروف و کلمات گیتی را ترکیب و هماهنگ نموده، نشاید!

**والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثه قروء ولا یحل لهن ان یتکنن ما خلق الله فی ارحامهن**

**ان کن یومن بالله والیوم الآخر - یتربصن**، خبریست بمعنای امر محقق. تعدیه این فعل به باء و تعلق به انفسهن، انتظار و خودداری بیشتر را میسرساند. قروء - جمع قرء، در این آیه باید بمعنای طهر و یا حیض و یا جمع و توالی طهر و حیض باشد. چون شرط طلاق حالت طهر است، مدت عده در سه طهر که با فاصله دو حیض باشد یا سه حیض، بسر میرسد: زنهاییکه طلاق داده شده اند باید در این مدت بانتظار باشند و خود را نگهدارند. تا اگر حاملی دارند آشکار شود و اگر انگیزه طلاق عارضه ای بود بگذرد. و بیش از این، زنیکه در این مدت از شوهرش جدا شده و علاقه میان آنها گسیخته گردیده، آمادگی خلقی و جسمی برای شوهر دیگری یابد. زیرا زن بیش از مرد اثر پذیر و قابلیت انطباق دارد، پس همینکه چندی زنی با مردی آمیزش زناشوئی داشت، و انطباق یافت، وضع

روحی و جسمیش از حالت اولی بر میگردد و دیگر آن آمادگی بی شرط و آزاد را ندارد. مگر اینکه مدتی بگذرد و علاقه و تأثرش از میان برود. آنگونه که هر اثرپذیری پس از تأثیر بی درپی از حالت طبیعی و اولیش خارج میشود و منطبق با عامل اثر میگردد و همانگونه که غذای طبیعی، چون وارد مجاری هاضمه شد، با تأثیر ترشحات و فعل و انفعالهای درونی بصورت و ترکیبی مطابق با عوامل بدنی درمی آید. اینها میشود حکمت عده زن باشد، حکمت کامل و تحدید آن را حکیم مطلق میداند. عده سه قراء، برای زنان طلاق داده شده ایستکه بالغه و مدخوله باشند و حاملدار و در سن یأس نباشند. این شرائط از انصراف حکم به اکثریت و فرینه ثلاثه قروء، و لایحل لهن... فهمیده میشود. ظاهر مافی الارحام، چنین است و شامل خون حیض نیز میشود: بر آنها روا نیست که آنچه از جنین و حیض در رحم دارند کتمان نمایند. فید - ان کن یؤمن... برای اینستکه آنچه در رحم دارند، باید باعتراف خودشان معلوم شود زیرا اینگونه اعتراف و حجیت آن، باید بر پایه محکم ایمان باشد تا بانگیزه های نفسانی خلاف واقع نکوید. اگر ایمان نگهدارنده ای نباشد، زن میتواند بدروغ گوید: بارداریست یا خوتش قطع شده تا عده اش را پیش آورد و شوهر را از رجوع بازدارد و بشوهر دیگر رود. یا بگوید باردار است و یا خوتش قطع شده تا عده اش را طولانی نماید و از شوهرش نفقه بگیرد یا بر رجوعش وادارد: و حلال نیست بر زنان طلاق داده که کتمان نمایند آنچه را که خدا در رحمهاشان آفریده اگر چنین اند که بخدا و روز آخرت ایمان دارند.

و بعولتهن احق بردهن فی ذالك ان ارادوا اصلاحاً ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف و للرجال علیهن درجه و الله عزیر حکیم - و بعولتهن، بصورت اضافه و با توجه بمعانی لغوی بع - بجای ازواجهن، إشعار به بقاء علاقه شوهر و حق مرد نسبت به زنی دارد که عده طلاقش به پایان نرسیده. احق بردهن، نیز بقاء همین علاقه و کشش را میرساند. فی ذالك اشاره به زمان عده، ان ارادوا، شرط احقیقیت و ضمیر جمع - به تغلیب - راجع به زن و شوهر و اولیاء آنها می باشد: در زمان عده با آنکه هر مردی حق آمادگی برای ازدواج با زن طلاق داده شده را دارد، شوهران آنها احقند که آنها را به خود برگردانند اگر قصد اصلاح داشته باشند. پس اگر قصد اصلاح نداشته باشند یا قصد اضرار داشته

باشند - چنانکه مرد بخواهد زنی را در تنگنای محرومیت بدارد یا دوباره طلاق دهد تا زمان عده و بی شوهریش بطول انجامد یا زن پس از رجوع مرد قصد انجام شرائط صلح و یا تمکین نداشته باشد - به مفهوم آیه باید حق رجوع ساقط شود و یا در این صورت باید حاکم دخالت نماید و مانع رجوع مرد شود تا عده زن بسر آید. شاید ضمیر جمع ارادوا ، شامل حاکم و متضمن دخالت او باشد . این حق رجوع ، در عده زنان طلاق داده شده ایستکه در اول آیه ذکر شده : « والمطلقات... » و منصرف بهمان طلاق رجعی می باشد . در طلاق خلع و مبارات نیز ، اگر زن در زمان عده خود به مالی که بذل کرده رجوع نماید ، شوهر نیز حق رجوع می یابد . و اگر معنای رد هن ، اعم از رجوع مصطلح باشد ، در عده رجعی و بائن و پس از انقضاء عده ، شوهر باید احق به رجوع یا عقد جدید باشد .

ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف ، بیان ضابطه کلی برای اصلاح میان زن و شوهر در موارد اختلاف است . مثل الذی ، اشاره بهمه گونه حقیستکه زن دارد . بالمعروف متعلق به فعل استفاد از لهن و علیهن است . معروف ، همانستکه وجدان سالم انسانی و شرع می شناسد و آنرا می گزیند ، نه عادات و رسوم و قوانین منحرف و ظالمانه . این بیان جامع و قاعده کلی و طبیعی ، برای تشخیص حقوق زن و مرد و هر حق متبادل است : برای هر فرد و طبقه ای در حد استعداد و کارش ، بر دیگران آنچنان حقی ثابت می باشد که دیگران بر او دارند . و عدل حقیقی در همین تبادل حق است ، نه تساوی آن ، زیرا تساوی در حقوق با اختلاف در استعدادها و ساختمانهای طبیعی خلاف عدل می باشد . آیا میتوان تساوی زنی را با مرد در کسب و درآمد و انفاق ، و مرد را با زن در حمل و حضانت و ... حق و عدل دانست ؟ بالمعروف ، که در این آیات و آیات دیگری که در مقام بیان حقوق متبادل و مشخص و بجای « بالحق » آمده ، حقیستکه در روابط طبیعی و فطری زندگی : مشخص میشود و شناخته عرف و شرع است . زیرا حق مطلق و ناشناخته بمقیاس روابط طبیعی ، منشأ اختلاف و رسوم و قوانینی منطبق با سودجویی و امتیازخواهی و توجیه افراد و طبقات میگردد . (بگفته امیر المؤمنین (ع) : الحق اوسع الاشياء فی التواصف و اضيقها فی التناصف ) . وللرجال علیهن درجه ، پس از بیان حق متبادل

و معروف زن ، مبین نامتساوی بودن هر يك از زن و مرد است از جهات ساختمان جسمی و روانی: برای مردان از جهت ساختمان طبیعی و وضع اجتماعی پایه برتر است. بر همین پایه ، مردان تکیه گاه و سرپرست زنانند . اختلاف در حقوق ناشی از همین اختلاف در ساختمان جسمی و روانی است و منشأ اختلاف ساختمانهای طبیعی و فطری اراده و صفت عزیز و حکیم خداوند : والله عزیز حکیم .

**الطلاق مرتان فامساك بمعروف او تسريح باحسان - الطلاق**، اشاره به طلاق معهود و متعارف است که حکم عدۀ مطلقات بآن طلاق ، در آیه سابق بیان شده . مفهوم مرتان «دو بار» ، فاصله طلاقها از یکدیگر است. ظاهر این آیه و صریح روایات ما و نظر بیشتر فقهاء اهل سنت ، وجوب فاصله میان طلاقها می باشد . پس اگر در يك مجلس و با يك لفظ دو بار طلاق واقع شد ، فقط حکم يك طلاق را دارد . فامساك بمعروف او تسريح باحسان ، کلامی کوتاه و بس بلیغ و متضمن دو حکم و دو قید است: امساك = محکم داشتن ، و تسريح = یکسر رها کردن . بقاء نوعی از رشته زوجیت را پس از دو طلاق میرساند . بمعروف قید امساك ، و باحسان قید تسريح آمده ، چون در امساك ایجاب حقی است که باید شناخته و رعایت شود ولی تسريح که رها کردن و رفع حق زوجیت است باید با نیکی و مراعات همان حقوق سابق انجام یابد. ظاهر - او تسريح - که مفهومش رهائی نهائی و قطع علاقه زوجیت و معطوف به امساك بمعروف و مقابل آنست ، طلاق سوم میباشد. بنابراین - فان طلقها ... در آیه بعد - تفریح و بیان از تسريح و فعل شرط برای فلاتحل ، است و اگر مقصود از - او تسريح - طلاق سوم نباشد ، چه معنای مناسب و بلیغی در بردارد که شایسته کلام خدا باشد ؟

**ولا يحل لكم ان تأخذوا مما آتیتموهن شیئا الا ان یخافا ان لا یقیمیا حدود الله فان خفتم الا یقیمیا حدود الله فلا جناح علیهما فیما افدت به تلك حدود الله فلا تعتدوها ومن بعد حدود الله فأولئك هم الظالمون - ولا يحل** ، بیان مورد خاصی از تسريح باحسان . مما آتیتموهن ، اعم از مهر و دیگر تعهدات مالی است که شوهر پرداخته یا برزمه گرفته ،

۱ - بعضی اصل طلاق را باطل می شمارند. از ابن عباس روایت شده که: «جمله - طلقت ثلاثاً - مثل آنست که کسی گوید: قرأت الفاتحة ثلاثاً - سه بار فاتحه را خواندم و مقصودش با همین گفتار خواندن سه بار فاتحه باشد. آیا چنین گفتاری راست است یا کلمه لغوی بزبان آورده ؟



تبیینی از - او تسریح با احسان - و شرط مقدم فلا تحل، و مقصود همان طلاق سوم است. حرف شرط «ان» بجای «اذا» که در آیات بعد آمده، إشعاری دارد به نوعی خودداری از این طلاق. حتی تنکح، که نسبت به زن مطلقه داده شده، باید بمعنای قبول نکاح باشد و إشعار بآمیزش دارد، نه عقد نکاح که باختیار مرد است: پس اگر آن زن را سومین بار طلاق داد آن زن بر آن مرد حلال نیست مگر آنکه آن زن بنکاح درآورد و به خود راه دهد شوهر دیگر را. ظاهر این نکاح، همان نکاح عرفی و عادی است نه بقصد تحلیل و طلاق. از این نظر است که بعضی فقهاء قصد تحلیل را مفسد عقد، و بعضی قصد تحلیل و طلاق را مفسد، و بعضی عقد را صحیح و شرط را فاسد میدانند. شرط شوهر دیگر در طلاق سوم، برای بازداشت مرد غیرتمند است تا نتواند با طلاق و رجوع مکرر، زن را نابسامان بدارد و زندگیش را دچار هوسهای خودگرداند. فان طلقهای دوم، راجع بشوهر دوم و ظاهر در طلاق عادی و بدون شرط تحلیل و شرط طلاق در عقد، و ضمیر - علیهما و تراجم - راجع به زن و شوهر اول است: پس اگر شوهر دوم باختیار خود آن زن را طلاق داد گناهی بر آن دو نیست که بهم بازگردند اگر گمان دارند که حدود خدائی را در میان خرد بیامی دارند و همین حدود خدا است که همی آنها را با تصریحات و اشارات بلیغ تبیین مینماید برای مردمیکه درمی یابند: و تلك حدود الله بینها لقوم یعلمون.

و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف اوسر حوهن بمعروف ولا تمسکوهن ضارا لتعتدوا ومن یفعل ذالک فقد ظلم نفسه ولا تغدوا آیات الله هروا واذکروا نعمت الله علیکم وما انزل من الكتاب والحکمه یعظکم به واتقوا الله واعلموا ان الله بكل شیء علیم - و اذا طلقتم النساء، شرط وقوعی و مقدمی برای امر و نهی است که در پی آن آمده. بلوغ اجل، سر رسید عند طلاق و یا نزدیک شدن بآنست. فامسکوهن بمعروف اوسر حوهن بمعروف، با تکرار قید بمعروف، اشعار بدو گونه معروف دارد: معروف ناشی از امساک که همان حدود شناخته شده میان زن و شوهر است و معروف ناشی از تسریح که

۱ - از عایشه روایت شده: «همسر رفاعه بن وهب به رسول خدا (ص) گفت: من نزد رفاعه بودم پس او طلاقم داد و باین شدم و پس از آن با عبدالرحمن بن زبیر ازدواج کردم و آنچه با او است چون دکه حامه ایست و او مرا پیش از تماس طلاق داد آیا به پرس عمویم برگردم؟ رسول خدا (ص) تبسم نمود و فرمود: نه، تا آنکه او از عسک تو و تو از عسک او بپرسی»



حقوق سابق و زمان طلاق باشد. ضرراً - بمعنای ضرر دوجانبه - حال یا تعلیل لائمسکوهن، لتعتدوا تعلیل ضرراً، است: آنها را چنان نگهدارید برای آنکه بآنان و خود ضرر رسانید و از حد تجاوز نمائید - ضرر رساندن بزنان و ستم درباره آنها مانند هر ضرر و ستمی دوجانبه است، چون ضرر رسان هم به خود و شخصیت اخلاقی و اجتماعی خود ضرر میرساند هم بدیگری: ومن يفعل ذالك فقد ظلم نفسه. لتعتدوا، مشعر باینستکه اگر ضرر بقصد تجاوز از حد نباشد و در حد تنبیه و تمکین زن باشد روا است. نظر این آیه و دو امر ونهی آن همین استکه حکم و حکمت طلاق و عدّه نگهداری، نباید موجب ضرر و سوء استفاده گردد. باینگونه که مرد در پایان عدّه رجوع نماید تا نابسامانی زنا طولانی کند و یا او را وادار بگذشت از حقوقش نماید. اینگونه بهره برداری نادرست از احکام خدا، بیازی گرفتن و بهوای نفس توجیه نمودن این احکام استکه خود آیات خدا و هماهنگ با قوانین محکم آفرینش است: ولاتخذوا آیات الله هزواً - چه آفرینش مرد وزن و روابط و جوانب غریزی و عاطفی در میان آنها نیز از آیات الهی است: و من آیاته ان خلق لكم من انفسكم ازواجاً لتسكنوا اليها وجعل بينكم مودة ورحمة - ۲۱ روم. آن مردمیکه از زندگی بی بند و بی حدود جاهلیت بیرون آمدند، می بایست نعمت هدایت و شناخت این حدود و احکام و حکمتهای آنرا که در پایه گرفتن روابط متین آنان آشکار میشد، بیاد آرند و قدر دانند: واذکروا نعمت الله علیکم وما اتزل من الكتاب والحكمة. آنچهنانکه هر فاقده نعمتی قدر آنرا می شناسد و بیمار نعمت سلامت بازیافته را درمی یابد. اکنون هم جاهلیت غریبی و محکومین آن، در میان پیچ و خم قوانین و روابط خود ساخته و بی بند و بحرانی و نوسانهای آن، آشفته و نابسامان گشته آنچهنانکه زیر بنای نسبتها و روابط فطری خانواده بی پایه گردیده و اختلافات و جنایات روز افزون است و محاکم درمانده و پرونده ها متورم و راه اصلاح بروی اندیشمندان بسته شده است. آیا خود باختگان مغرور و هشیار میشوند و از آیات حکیمانه بند میگیرند و می اندیشند که روابط و احکام فطری و طبیعی انسانها را باید از مبدئی دریافت کنند که قوانین جهان را استوار کرده و هر چیزی را محکم و بجای و باندازه آفریده است؟: يعظکم به واتقوا الله واعلموا ان الله

بكل شیء علیم .

وإذا طلقتم النساء فبلغن أجلهن فلا تعضلوهن أن ينكحن أزواجهن إذا تراضوا بينهم بالمعروف - مقصود از بلوغ سر رسید عده ، و یا بقرینه ان ینکحن که ظاهر در نکاح جدید است گذشت از آن می باشد . خطاب فلا تعضلوهن متوجه اولیاء زنان و سرپرستان خانواده و شامل اولیاء اجتماع است . لغت عضل انواع جلوگیری از اختیار شوهر را می رساند - ترساندن و شکنجه دادن و اغفال نمودن - اضافه ازواجهن ، بجای «ازواجاً» همان شوهران سابق باید باشد : همینکه زنانرا طلاق دادید و به عده خود رسیدند و یا از آن گذشتند . آنها را بازندارید از اینکه بنکاح شوهران (سابق) خود در آیند آنگاه که میان خود و به حق شناخته رضایت دهند .

از عادات و روشهای دوران جاهلیت عرب و دیگر ملل این بود که زنانرا به مصلحت سران قبیله یا خانواده از شوهر باز میداشتند و بهر که میخواستند شوهر میدادند و زنان حقی در انتخاب شوهر نداشتند . آیات آزادیبخش قرآن زنانرا برای شوهر نمودن و انتخاب شوهر ، بشرط بلوغ و رشد و تشخیص مصلحت و مسؤولیت آزادگرداند . این آیه که مربوط بآیات طلاق است ، از بازداشتن زنانی در انتخاب شوهر خود نهی نموده ، که طلاق داده شده اند . این شرط شاید از آن جهت باشد که اینگونه زنان شوهر دیده و تجربه آموخته بیش از دختران نورسیده به مصلحت خود آگاهند . شرط دیگر تراضی بمعروف است : اذا تراضوا بینهم بالمعروف - فعل تراضوا ، و ظرف بینهم ، رضایت دوجانبه ابرا می رساند که در آن هیچگونه تحمیل و اکراه نباشد و در این تراضی که بین آنها باید باشد خواست و رضایت پدر و مادر و اولیاء و خویشاییکه هر کدام وسله و فصلها را بادید و عاطفه و مصلحت خاصی مینگرند نباید دخالت نماید . چون ازدواج انسان مانند دیگر زندگان است که باید بر پایه انتخاب آزاد و طبیعی و برای تکامل نوع و بیرون از عواطف و مصلحتهای گذرای اقتصادی و سیاسی باشد . و نظارت و دخالت دیگران در حد تراضی زن و مرد و نگهبانی قانون و معروف است : اذا تراضوا بینهم بالمعروف . از این نظر ، شایسته است که ازواجهن (در این آیه) ناظر بشوهران سابق و پیش از طلاق و هم شوهران مقدرو انتخابی و اشاره ای بواقعیات طبیعی و غریزی باشد . زیرا چنانکه

قانون انتخاب طبیعی و غریزی در گیاهها بصورت قابلیت پیوندها، متکامل و در حیوانات با انگیزه‌های غریزی، نیرومندانه جریان دارد، در جاذبه جنسی و غریزی انسان با اندیشه و اختیار نمودار میشود. جفتیابی جانوران و انتخاب خاص آنان که بساگونه درشت اندام، کوچک اندام و یا شکل و رنگ مخالف را می‌گزینند یا بعکس (مانند سگها) و همچنین در دیگر خصوصیات نژادی که بیرون از حساب است، همه در مسیر تعدیل و تکامل نوع پیش میرود، هر شخص آدمی، که آزاد از شرائط و عوامل عارضی باشد، محکوم همین قانون است و برای او چه بشناسد یا نشناسد، جفتها و همسر هائیت که بتناسب ساختمان جسمی و اخلاقی و یا فکری، میتواند آرا گزینند - چه بسا مرد یا زنیکه رنگ و اندام و خوی او برای کسی زیبا و جاذب است و برای دیگری چنین نیست. همچنانکه غذائی در کامی مطبوع و در کام دیگر ناه مطبوع یا منفور مینماید. برای انسان متعالی، بیش از انگیزه‌های غریزی جاذبه‌های فکری و اخلاقی و اعتقادی نیز انگیزنده است - (شاید آیه: الطیبات للطیبین و الخبیثات للخبیثین - ناظر بهمین گونه تجانس باشد) - این شرائط خانواده و اجتماع است که انسانرا از مسیر طبیعی حیات و انتخاب آزاد معترف میسازد و سبب اصلی ناسازگاریها و طلاقها نیز همین است. فرمان این آیه برای آزاد گذاردن زن رشد یافته است تا بعد از طلاق همسر متناسب و شایسته و بالقوه خود را برگزیند: و لاتعضلوهن ان ینکحن ازواجهن ...

**ذالک یوعظ به من کان منکم یؤمن بالله والیوم الآخر ذالکم ازکی لکم و اطهر و الله**

**یعلم و انتم لاتعلمون** - ذالک، اشاره به نهی متضمن بند و لاتعضلوهن، است. کان منکم ...، پایه گرفتن ایمان و یؤمن پیشرفت آنرا میرساند. ذالکم، اشاره به اوامر و نواهی و حکمت هائیت که در این آیات آمده - با تضمین خطاب جمعی. عطف اطهر، به ازکی لکم، دلالت به دو معنای متفاوت دارد: ازکی بمعنای پاکیزه و برومندتر. اطهر - پاکتر. و چون هر دو اسم تفضیل است. باید نسبت بدیگر عادات و رسوم و قوانین حقوقی درباره اینگونه روابط باشد. چه این احکام را خدائی تبیین نموده کد دانای، اسرار و حدود و حقوق است: والله یعلم و انتم لاتعلمون: این احکام و عمل بانها، برای رشد و طهارت نسل و اجتماع، نیرومندتر و پاکتر است. همان خدای آفریننده کائنات

است که همه حدود و روابط و طریق هدایت با آنها را میداند و شما هر چه هم دانا باشید نمیدانید. قرآن در این سوره و سوره‌های دیگر بیش از دیگر احکام، حدود و حقوق میان مردوزن و ازدواج و طلاق و فروع و آثار آنها را بیان نموده، زیرا نخستین پایه حیات اجتماعی و پیچیده‌ترین مسائل زندگیست که از قدیم و در میان قبائل و ملل هیچگونه حدود و قوانین مشخصی نداشته و تابع عادات و قدرتها بوده. بگواه تاریخ، مردان و سران قبائل و اقوام، همیشه بر زنان حاکم مطلق بودند و زنان چون کالای حیوانی محکوم و مسخر آنان. در میان ملت‌هایی که رشد و تمدنی داشتند - چون روم و ایران - قوانین و حدود عادلانه‌ای درباره زنان نداشتند و همان رسوم و عادات بود که صورت قانونی گرفته بود و اساس آن بر حق حاکمیت مرد بود و نظر و رفتارشان با زنان چنین مینمود که آنها را موجودی بین انسان و حیوان و همین وسیله لذت و تولید می‌پنداشتند و آنچه از آثار تو حش و قبیلگی از میان رفته بود، حق کشتن و خرید و فروش زنان آزاده بود.

در تورات درباره طلاق این چند جمله آمده: «چون کسی زنی گرفته بنکاح خود درآورد اگر در نظر او پسند نیاید از اینکه ناشایسته در او بیابد آنگاه طلاق نامه‌ای نوشته بدستش دهد و او را از خانه‌اش رها کند. و از خانه او روانه شده برود و زن دیگری شود. و اگر شوهر دیگر نیز او را مکروه دارد و طلاق نامه‌ای نوشته بدستش بدهد و او را از خانه‌اش رها کند یا اگر شوهری دیگر که او را بزنی گرفت بمیرد. شوهر اول که او را رها کرده بود نمیتواند دوباره او را بنکاح خود درآورد بعد از آنکه ناپاک شده است زیرا که این بنظر خداوند مکروه است...»

۱- با آنکه خوی قبیلگی همین حاکمیت و اختیار کامل مرد است، گویند در میان بعضی قبائل عرب اختیار طلاق با زن بوده و چون زن میخواست که شوهرش را رها کند گاهی در ب ورودی خیمه را از شرق بسوی غرب میگرداند و این داستانرا در باره حاتم طائی معروف نقل کرده‌اند که به همسروی پسر عموش گفت: که چون بخشش‌ها و مهمان‌داریهای شوهرت فرزندان را به بینوائی میرساند ویرا طلاق ده و در ب خیمه را بگردان و او چنین کرد. و حاتم مقابل خیمه رسید، فرزند کوچکش را برداشت و روانه وادی شد در این بین مهمانهای رسیدند و زن حاتم از پسر عموش خواست که از آنها پذیرائی کند و او مشتکی بر سر دختر عموش کوفت و گفت برای همین گفتم شوهرت را طلاق بده! زن بدنبال حاتم فرستاد و رجوع کرد و دوشتر قربانی نمود. زن حاتم با تأثر از کلمه اختیار طلاق استغاده کرد و شوهر نامدارش را روانه وادی کرد و سپس برگرداند. زنان زمان هوا و هوس انگیز ما با اختیار مطلق طلاق، مردان و اجتماعرا با نوازی میفرستند که بازگشت ندارد!

۲۴ تثنیه - با اختلاف اندکی در ترجمه فارسی و عربی ، در انجیل متی باب ۵ چنین آمده: «و گفته شده است هر که از زن خود مفارقت جوید طلاق نامه ای بدو بدهد. لیکن من بشما می گویم هر کس بغير علت زنا زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او میباشد و هر که زن مطلقه را نکاح کند زنا کرده باشد» . در باب ۱۹ : «پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند آیا جایز است مرد زن خود را بغير علتی طلاق دهد . او در جواب ایشان گفت مگر نخوانده اید که خالق در ابتدا ایشانرا مرد و زن آفرید و گفت از اینجهت مرد پدر و مادر خود را رها کرده بزنی خویش پیوندد و هر دو يك تن خواهند شد . بنابراین بعد از آن دو نیستند بلکه يك تن هستند پس آنچه را خدا پیوست انسان جدا نسازد . بسوی گفتند پس از بهر چه موسی امر فرمود که زن را طلاقنامه دهند و جدا کنند ؟ ایشانرا گفت موسی بسبب سنگدلی شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید لیکن از ابتدا چنین نبود . و شما می گویم هر که زن خود را بغير علت زنا طلاق دهد و دیگریا نکاح کند زانی است و هر که زن مطلقه را نکاح کند زنا کننده . در انجیل مرقس باب ۱۰ نیز بهمین مضمون آمده . انجیل لوقا باب ۱۶ : « لیکن آسانتر است که آسمان وزمین زایل شود از آنکه يك نقطه از توراة ساقط گردد . هر که زن خود را طلاق دهد و دیگریا نکاح کند زانی بود و هر که زن مطلقه مردی را بنکاح خویش در آورد زنا کرده باشد » .

بنابراین ، آن تجویز نامحدود طلاق که در تورات آمده و این تحدید که: فقط در مورد زنا - باید کمتر از يك نقطه باشد ! . اگر آنچه از حضرت مسیح (ع) نقل شده ، به داعیه رحمت و در مقابل با سنگدلی یهود و برای موعظه بوده ، پس برای همه همیشه نیست زیرا چه بسا طلاق خود برای مرد و زن عقیم یا ناسازگار عین رحمت است . بهر صورت کلیسا گفته مسیح را بصورت حکم و تحریم در آورد و فقط در مورد زنا و بشرط اثبات اجازة داد و سپس علت عقم را نیز افزود ، و چون اینگونه تحریم با واقعیات زندگی پیشرفته تطبیق نمینمود ، بیشتر کشورهای مسیحی در قوانین مدنی خود از حدود آن تجاوز نمودند و در بعضی از کشورها چون ایتالیا هنوز کوششها و کشمکشها و تظاهراتی درباره قانونی نمودن طلاق در جریان است . ولی در تشخیص حدود و شرائط و اختیار طلاق و مسؤولیتهای ناشی از آن و پس از آن ، درمانده و یا در مرحله آزمایشند . چون قانون و حکم ، فرع شناخت طبیعت اصلی اشیاء و روابط آنست ، آنرا چنانکه هست و از همه جانب جز خدای آفریننده نمیداند : «والله يعلم و انتم لاتعلمون - نه نیای توحش قدیم شناخت و نه تمدن جدید .

تابش قرآن بود که اوهام تاریک جاهلیت را نسخ و فجر جدید را طالع نمود و شعاعش حدود و روابط انسانرا با آفرینش و آفریننده و با یکدیگر روشن کرد و زن و مرد را دو مظهر از يك اصل شناساند و هر دورا مخاطب بهنداء تکلیف و هر يك را در حد

طبیعتش مسؤول گرداند و برتری را بر پایه ایمان و تقوا و عمل صالح قرارداد . و حدود و احکام را در مقیاس عدل که وضع هر چیز بجای طبیعی و هر حقی به مستحق است مبین نمود .



مادران همی شیر میدهند اولاد خود را در دو سال کامل . این برای کسیست که میخواهد تمام کند شیر دادن را و بر آنکه برای او زاده شده خوراک و پوشاک آنانست بمتعارف تکلیف نمیشود هیچکس مگر باندازه توانش نباید آزرده شود زاینده ای بسبب زاده اش و نه آنکه برای او زاده شده بسبب زاده اش و بر وارث است همانند این پس اگر خواستند از شیر گرفتن از روی رضایت پدر و مادر و مشورت پس گناهی بر آنها نیست . و اگر خواستید بدایه دهید نوزادان خود را پس گناهی نیست بر شما چون تسلیم کنید آنچه را دادید بنیکی و پروا گیرید خدا را و بدانید که همانا خدا با آنچه می کنید بس بینا است .

و کسانی که وفات یابند از شما و واگذارند همسرانرا باید همسران درنگ کنند و خود را بدارند چهار ماه و ده روز پس چون رسیدند پایان مدتشانرا پس گناهی بر شما نیست در آنچه انجام دهند در باره خودشان با پسندیدگی و خدا با آنچه میکنید خبردار است .

و گناهی نیست بر شما در آنچه به کنایه نمائید بان از خواستگاری آن زنان یا نهان دارید در اندیشه های خود خدا داند که همانا بزودی بزبان خواهید آورد آن زنانرا ولی مواضع نکنید با آنان نهانی مگر آنکه بگوئید گفتاری نیک شناخته . عزم نگیرید بستن نکاح را تا برسد آن حکم مکتوب بیابانش

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْفِقَ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بَوْلِدًا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ يَوْلِدٌ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَسْرَدَا فَصَالًا عَنْ تَرْضَاعٍ مِنْهَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَأَلْتُمْ مَّا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٥٠﴾

وَالَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَقِّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٥١﴾

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ فَلَمَّا أَعْلَمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَأَلْتُمُوهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ

و بدانید که همانا خدا میداند آنچه را در اندیشه شما است پس بیندیشید از او و بدانید که همانا خدا بس آمرزنده و بردبار است .

گاهی نیست بر شما اگر رها کردید زنانرا مادامیکه مس نکردید آنها را یا فرض کنید بر آنان مقدار مفروضی را و بر خوردار نمائید آنها را بر توانگر باندازه اش و بر تنگدست باندازه اش بر خورداری بنیکی حق است بر نیکو کاران .

و اگر رها کردید آنها را پیش از آنکه مس کنیدشان و حال آنکه فرض کرده باشید برای آنان مقدار مفروضی را پس نصف آنچه فرض کردید مگر آنکه گذشت کنند آنها یا گذشت کند آنکه در دست او بستن نکاح است و اینکه گذشت کنید نزدیکتر است بنقوا و از یاد نبرید نیکفزائی میان خودتانرا همانا خدا با آنچه میکنید بس بینا است .

تکهدار باشید بر نمازها و نماز میانه و بپا ایستید برای خدا فروتنانه .

پس اگر بر رسیدید پس پیادگان و سوارگان پس چون امن شدید پیاد آرید خدا را آنچه آن که شمارا آموخته آنچه را که خود نبودید بیاموزید .

و کسانی که وفات یابند از شما و واگذارند همسرانی را وصیتی باید برای همسرانشان بر خورداری بهره ای تا پایان سال بدون بیرون نمودن پس اگر خود بیرون رفتند پس گاهی بر شما نیست در آنچه انجام میدهند درباره خودشان از کار پسندیده و خدا عزیز حکیم است .

الْكِتَابَ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ  
فَاحْذَرُوا وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٠٦﴾

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ  
أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً ۖ وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْوَبْعِ  
قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقَدَّرِ قَدْرَةٌ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا  
عَلَى الْمُحْسِنِينَ ﴿١٠٧﴾

وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ  
فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ  
يَعْتَمُونَ أَوْ يَعْهَدُوا الَّذِي بَيْنَهُمَا عُقْدَةُ النِّكَاحِ ۚ وَ  
أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ  
إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١٠٨﴾

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا  
لِلَّهِ قَانِتِينَ ﴿١٠٩﴾

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرَجَلًا أَوْ كِسَافًا ۖ فَادَّأْبِئْتُمْ فَلَذِكُمْ  
اللَّهُ كَسَا عَلَيْكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿١١٠﴾

وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنكُمْ وَيَدْرُونَ أَرْوَاحَهُمْ وَرِثَتَهُمْ  
لَا ذَرْوَاهُمْ مَتَاعًا إِلَى الْعَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ ۚ فَإِنْ  
خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي الْفُجْهِتِ  
مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١١١﴾



وَلْيُمْلَأْنَ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى السَّوَابِ ﴿۳۰﴾

و برای زنان طلاق داده شده بهره ایست به پسندیدگی، حق است بر متقین.

كَذٰلِكَ يَبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ ﴿۳۱﴾

اینگونه بیان می کند خدا برای شما آیات خود را باشد که خردیاب شوید.

### شرح لغات :

یرضعن : جمع مؤنث رضع ( بفتح ضاد ) : طفل از پستان شیر مکید ( بضم ضاد ) : با پستی درخواست نمود .

حول : سال ، گذشت ، دگرگونی ، برگشت ، قوه ، کاردانی ، نیک اندیشی .  
تکلف : مضارع مجهول تکلیف : وادار نمودن بکار دشوار . از کلف : چه سره اش دگرگون شد ، کارش دشوار گردید ، اثر چیزی نمودار گشت ، او را بسیار دوست داشت .  
تساور : تفاعل شور : عسل را از کندو بیرون آوردن و برگرفتن ، گفتگو برای یافتن رأی درست ، آزمایش چهارپا برای راه روی ، اشاره : نشان دادن ، راهنمایی . شاره : لباس جالب و مورد اشاره .

فصال : از شیر گرفتن طفل . انفصل : جدا شدن . فسیله : فرزندان جدا شده از یک پدر ، پا جوش درخت .

یتوفون : مضارع توفی : حقی را کامل گرفتن ، مدت را باخر رساندن ، کاری را تا آخر انجام دادن ، همه افراد را شمردن ، از دنیا رخت بستن .

یذرون : جمع یذر : وامیگذارد . ماضی آن - وذر ، چون ودع - در کلام عرب استعمال نشده و بجای آن ترك ، گفته میشود .

خبیر : دانای به حقیقت و درون ، دانای به خیر از روی تجربه ، شخمگر ، زمین رام و نرم .

عرضتم : از ترمیض : گفتن سخن کنایه آمیز و غیر صریح ، جاده را پهن نمودن . از عرض : نمایاندن متاع ، اظهار کلام ، ساندیدن سپاه ، مقابل طول .

خطبة : خواستگاری . ( بضم خاء ) : سخن آراسته و پندآمیز ، مقدمه کتاب ، رنگ آمیخته سرخ و زرد .

اکننتم : ماضی اکنان : نهان داشتن در خاطر . از کن ( بفتح کاف ) : نگهداری از فساد ، پوشاندن از آفتاب . ( بکسر ) : محل نگهداری و پوشیدن ، کانون : محل اجتماع و تراکم .

متعوا : امر بدادن متعه : بهره ای . توشه ای ، آنچه بهره مند شود و بمقصد رساند . متاع : آنچه از آن بهره مند شوند اندک یا بسیار ، بهره ی ناپایدار .

موسع : دارا ، دستباز ، از وسع : باز بودن راه زندگی . مقابل مقتر : تنگدست ، سخت گیر .

فرضتم : از فرض : چیز را با اندازه جدا کردن ، در ذهن تصویر و تقدیر نمودن ، مقدار مال را مشخص کردن ، حکمیرا واجب کردن .

**حافظوا :** - امر از باب مفاعله - : یکدیگر را نگهداشتن . از حفظ : نگهداری در ذهن یا بنست .  
**قنوت :** اطاعت ، فروتنی ، دعاء در حال قیام ، خودداری از کلام ، کم خوری ، ادامه بکار خیر .  
**رجال :** جمع راجل : پیاده از رجل (بکسر جیم) : پیاده رفتن ، پیمایش اصابت نمودن ، سبیدی یکپای چهارپا ، موی آویخته ، رها نمودن بچه حیوان برای خوردن شیر .  
**رهبان :** جمع راکب مانند فرسان جمع فارس : سوار ، و آنچه بر روی و بالای چیزی باشد .

**والوالدات برضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یم الرضاعة - والدات اخص**  
از امهات است چون امهات بمعادراتان با واسطه نیز گفته میشود . و نیز الوالدات اشعار بعلمت حکم : برضعن ، دارد که فعل مضارع و متضمن امر است : والدات ، چون زاینده اولاد خود می باشند بمعاطفه طبیعی و غریزی آنها را شیر میدهند . زیرا شیر ماده غذایی است که بوسیله غده ها و جهازات بدن مادر و از همان ترکیبات خونی و غذایی ساخته میشود که تار و پود طفل تکوین یافته است و منشأ عواطف رقیق و متبادل مادر و طفل ، همین تناسب و جذب طبیعی میباشد که با آهنگها و نگاههای مهر آمیز مادر جسم و جان طفل را می پروراند و آثاری از مهر و رحمت و شعور بمسئولیت در کانون درویش بودیعه میگذارد و با گذشت زمان و در سنین رشد این آثار ظاهر میشود . گویند آهنگ و نگاه و رفتار مادر در چهره و او تار صوتی طفل نیز آثاری میگذارد و دیگر گونیهائی پدید می آورد - رابطه معنوی مادر با طفل چنان مرموز است که حالات و ناراحتیها و سیری و گرسنگی طفل ، در جوشش شیر و فعالیت غده های پستانی و شور دل مادر تأثیر مینماید و مادران این احوال را از دور احساس مینمایند - جل الخالق - من حساب المخلوق - .  
در مدت دو سال ، بتدریج قوای بدنی و دستگاههای جذب و هضم نوزاد برای تغذیه مستقل آماده میشود و دندانها برای جویدن انواع غذاها می روید و صورت عواطف و مزاج مادر در آن مدت تغییر می یابد . تعبیر حولین که مترادف با - تامین و سنتین - است ،

۱ - خشکی عواطف و سنگدلی و بی تفاوتی بعض اشخاص از آثار تغذیه شیر خشک و ننوشیدن شیر و ننچسیدن عواطف مادران هوسباز است . گویا مثل عامیانه « پستان مادرش را گاز گرفته ، کنایه از نخوردن شیر مادر است .

گویا همین حالات و تغییرات را می‌رساند. چون معنای ضمنی حول، سال از جهت حالات و تحولاتیست که در آن میگذرد و روبه‌کمال می‌رود: حولین کاملین. لمن اراد ان یتم الرضاعه، قید استثنائی و ناظر باختیار زن است که اگر راضی شد دو سال کامل شیر دهد، شوهر حق ندارد که او را وادار بترك، و اگر راضی نشد شوهر نمیتواند وادار بشیر دادن نماید. و نیز ناظر به مواردیست که برای مادر عارضه بیماری یا حمل پیش‌آید و یا شیر مادر برای طفل سازگار نباشد. این حکم، ظاهر یا شامل زنان مطلقه است - بسیاق آیات - و هم شامل نامطلقه است، به اطلاق.

و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف لا تکلف نفس الا وسعها لاضرار و الله بولدها و لامولود له بولده و علی الوارث مثل ذالک المولود له بجای - الاب یا الوالد - اشعار بحکمت این حکم دارد: آنکه فرزند برای او و بهرماش عائد او و نگهبان و وارث نامش میباشد باید لوازم زندگی متعارف و اولیة مادران شیرده را تأمین کند. چه زنان مطلقه‌ای باشند که این آیات درباره آنها است یا مادران شوهرداریکه درآمد و تعهدی دارند و در مدت شیر از عهده و انجام آن بر نمی‌آیند. لا تکلف نفس... قاعدة کلی در مورد انفاق و شیر و اجراء هر حکمی است: نه پدران عنق پیش از توانائی مکلفند و نه مادران مکلفند که به کمتر از متعارف (معروف) بسازند و طفل را شیر دهند و نه هیچ مکلفی بیش از توانائی مالی و بدنی و عقلی تکلیف دارد. لاضرار و الله بولدها... که بفعل مجهول و بدون عطف و از باب مفاعله آمده، بیانی از لا تکلف... و مشعر بضرر دو جانبه است: ندباید بمادری بسبب و از ناحیه مولودش ضرر رسد: باینکه باندک نفقه‌ای بسازد و شیر دهد و یا طفل از او جدا گردد. و نه پدری وادار شود که بیش از توانائی تعهد انفاق نماید و یا طفل با او گذار شود. بهر صورت باید حسن تفاهمی در میان باشد که مادر با دلگرمی فرزندش را حضانت نماید و شیر دهد و پدر در حد توانائی و متعارف از او نگهداری کند. و اگر چنین نباشد هم به پدر و مادر ضرر میرسد و هم بطفل شیرخوار که باید در آغوش گرم مادر و با شیر نیالوده باندوه رشد یابد. لاضرار - بفتح تاء و سکون راه - بصورت نهی نیز هرات شده. تکرار - بولده - برای این استبکه اگر ضمیر - به - می‌آید، مرجعش نامستقیم و حکمت حکم در باره پدر مبهم می‌ماند. و علی الوارث، مقصود وارث پدر